**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۴/۱۲/۹۲ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**انصراف**

در جلسه قبل در مورد انصراف صحبت می‌کردیم محصل عرض ما این بود که انصراف به جهت کثرت استعمال معقول هست به توضیحی که گذشت و به جهت غلبه وجود و تناسبات حکم و موضوع این دوتا باید باهمدیگر تلفیق بشود یک وجه واحدی باشد تناسبات حکم و موضوع و ارتکازات منشأ می‌شود که لفظ منصرف به افراد غالب خارجی بشوند و نه تناسبات حکم و موضوع به تنهایی کافی هست برای انصراف چون لفظ منصرف به هر قیدی نمی‌شود ولو تناسبات حکم و موضوع هم موافق با او باشد نه غلبه وجود بودن تناسبات حکم و موضوع کافیت می‌کند و این دوتا باهمدیگر باید باشند و این اشکالی را هم که در جلسه قبل مطرح کردیم که غلبه وجود \_ از حاج آقا نقل کردیم \_ انحاء و اقسام دارد یعنی هر طبیعت را به گونه‌های مختلفی می‌توانیم تقسیم‌بندی کنیم که در این تقسیم‌بندی‌ها عده‌ای افراد، افراد غالبه بشوند عده‌ای افراد، افراد نادره بشوند انحاء ما لا یقصی تقسیمات برای هر طبیعت متصور هست و افراد غالبه‌های گوناگون. و بنابراین این معقول نیست غلبه وجود. با این توضیح که دادیم وقتی تناسبات حکم و موضوع پایش وسط کشیده شد این مشکل هم برطرف می‌شود همان طوری که حاج آقا همین را اشاره می‌فرمایند، می‌فرمایند غلبه وجود به تنهایی خودش کافی نیست برای انصراف غلبه وجود در سایه تناسبات حکم و موضوع و ارتکازات عرفیه یا متشرعیه منشأ انصراف می‌شود اما بحث علّو افراد و دنو افراد که مرحوم آقای خوئی ذکر کردند آن به این بحث اصلاً ارتباطی ندارد یعنی آن بعضی مثالهایش اصلاً به این بحث ارتباط ندارد کل خود آن دنو افراد و علّو افراد هم بازگشت بکند به انصراف افراد به افراد متعارفه به جهت تناسبات حکم و موضوع و ارتکازات و آن افراد ناده‌ای که طبیعت از آن منصرف هست گاهی

اوقات افرادی هستند که عالی هستند گاهی اوقات افرادی هستند که دانی هستند ولی عالی بودن و دانی بودن دخالت ندارد آنکه هست آن افراد نادره‌ای هستند که تناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که طبیعت آنها را شامل نشود این چیزی بود که تا اینجا گفتیم مثالهایی هم بعضی مثالها هم که ذکر کردند آن مثالها اصلاً ربطی ندارد آن بحث اینکه «لا تصلّ فیما لا یؤکل لحمه» آن یک بحث دیگر است آن این است که گاهی اوقات جملات منفی در جایی منفی می‌شوند که شأنیت اتصاف به او را داشته باشند ما می‌گوییم بینا و نابینا، بینا و نابینا رابطه‌شان نقیضین نیستند رابطه‌شان عدم و ملکه هستند بعضی از مفاهیم به دلالت عرفیه با وجود اینکه ابتداءً، وضعاً اینها دالّ بر نقیضین هستند ولی یک مدلولی اینجا وجود دارد عدم و ملکه فهمیده می‌شود که خود این هم یک نکته‌ای هست که چطور این معنی فهمیده می‌شود خود این باید تحلیل بشود ولی به انصراف ربطی ندارد بحث انصراف نیست بحث این است که در بعضی از مفاهیم نفیش نفی شیء در ظرف وجود زمینه و شأنیت هست نه نفی شیء حتی در ظرفی که شأنیت وجود نداشته باشد بنابراین به دیوار غیر بینا گفته نمی‌شود نابینا گفته نمی‌شود چون اصلاً شأنیت ندارد نابینا و غیر بینا، غیر البصیر مراد کسانی هستند که شأنیت بصر را دارند ولی این شأنیت در آنها به فعلیت نرسیده عدم فعلیت با انحفاظ شأنیت و صلاحیت مفاد جمله نفیی هست حالا چطور این جملات به این معنی افاده می‌کنند آن خودش یک بحث دیگری است که باید اتفاقاً در این بحثهای مربوط به انحاء و اطوار استعمال آن تحلیل بشود و به بحث انصراف ارتباطی ندارد این محصل عرائض ما تا اینجا بود.

خب ما عرض کردیم که انصراف در واقع از مقوله مدلول سکوتی هست اطلاق مقامی هم مدلول سکوتی هست به نظر می‌رسد که انصراف و اطلاق مقامی اینها همه یک مفهوم واحدی هستند یعنی دلالتهای سکوتیه که این دلالتهای سکوتیه نکته اصلی‌اش این هست که گاهی اوقات یکسری مدلولهایی هستند که اگر خلاف آن مدلول واقعیت داشته باشد متکلّم آن خلاف را بیان می‌کند ما نمی‌‌خواهیم بگوییم متکلّم الان در مقام بیان این مدلول سکوتی هست ولی اگر واقعیت بر خلاف این

مدلول سکوتی باشد متکلّم آن را بیان می‌کرد بنابراین ممکن است متکلّم اصلاً از اینکه واقعیت مشتمل بر این ویژگی هست یا ویژگی نیست غلفت داشته باشد اصلاً التفات به این جهت نداشته باشد که این واقعیت خارجی به چه شکلی هست ولی بحث این هست که اگر واقعیت بر خلاف آن مدلول سکوتی که می‌خواهیم از کلام استفاده کنیم باشد در مقام بیان بر می‌آمد و آن را بیان می‌کرد این روح خلاصه اطلاق مقامی هست انصراف هم روحش همین هست انصراف در واقع این هست که اگر متکلّم مثلاً معنای عام می‌خواست اراده کند آن معنی عام را ذکر می‌کرد و افهم می‌کرد ممکن است بگوییم انصراف همین سنخ است. حالا من این حرف دارم در موردش می‌خواهم یک توضیح بیشتر بدهم که آیا انصراف و اطلاق مقامی از یک سنخ هستند یا اینها سنخه‌شان متفاوت هست خب برای اینکه این مطلب توضیح بیشتر داده بشود بد نیست یک فرق بین اطلاق مقامی و اطلاق لفظی توجه کنیم ما سابقاً این طور توضیح می‌دادیم می‌گفتیم اطلاق لفظی و اطلاق مقامی یک وجه مشترک دارند آن این هست که هر دوشان دلالت سکوتی هستند یعنی سکوت متکلّم از قید هست که منشأ این دلالت شده ولی یک سنخه دلالتشان یک فرق دارند آن فرق این است که در دلالت اطلاق لفظی چون متکلّم در مقام بیان است سکوتش دالّ ب عمومیت و شمول حکم است و در مقام بیان بودن مقدمه دلالت سکوت بر معنای شمول است ولی در اطلاق مقامی در مقام بیان بودن دخالت ندارد معنایی هست که دلالت سکوتی در اطلاق مقامی در جایی هست که غیر معنای سکوتی غیر مدلول سکوتی نیازمند بیان هست به طوری که اگر واقعیت به نحوی باشد که غیر این مدلول سکوتی اقتضاء می‌کند واقعیت به نحو غیر مدلول سکوتی باشد در آن صورت متکلّم در مقام بیان بر می‌آمد الان اصلاً ممکن است متکلّم این معنی را نخواهد افاده کند به خاطر همین نمی‌توانیم مفاد مدلول سکوتی اطلاق مقامی را به متکلّم نسبت بدهیم چون متکلّم آن افهام نکرده هر چند از کلامش بر می‌آید دو چیز هست یکی اینکه از کلام متکلّم ما استفاده می‌کنیم یکی اینکه آن چیزی که متکلّم قصد افهام او را دارد و مدلول

سکوتی در اطلاق لفظی مقصود متکلّم است در اطلاق مقامی مقصود متکلّم نیست هر چند اگر خلاف این بود قصد می‌کرد ولی الان

پرسش: الزاماً در اطلاق مقامی مدلول سکوتی ... پاسخ: نه مقومش به او نیست یعنی قوامش به او نیست نکته‌ای که دلالت می‌کند به جهت در مقام بیان بودن نیست در مقام بیان بودن آن نکته را اقتضاء نکرده.

خب این فرقی بوده سابق می‌گذاشتیم خب این نیازی به یک تأمل بیشتر و بحث بیشتر است که آیا به همین شکل هست یا همین شکل نیست؟

ما در دلالتهای اطلاق لفظی و اطلاق مقامی بین اصل کلام مطلب را در کلام غیر مقصود دنبال کرد که ما می‌گوییم ممکن است متکلّم در مقام بیان نباشد التفات نداشته باشد غفلت داشته باشد. خب غفلت که در کلام معصوم نقش ندارد ولی چون عرف متعارف برایشان غفلت و امثال اینها مطرح هست و کلام معصوم (علیه السلام) با ساختار عرفی و با استفاده از همان چارچوبهایی که عرف متعارف در مکالمات و محاوراتش به کار برده از آن چهارچوبها استفاده کرده بنابراین ما در تحلیلش باید عرف متعارف را در نظر بگیریم در مورد معصوم که خب معقول نیست. البته در مورد معصوم هم عملاً با توجه به اینکه بسیاری از کلمات معصومین عین کلام به ما نرسیده به نحو نقل به معنی رسیده و راویانی که نقل به معنی می‌کنند در موردشان غفلت تصویر دارد در کلمات معصومین هم این تصویر را دارد ولی حالا علی أی تقدیر ما اصل مطلب را در کلام غیر معصوم نحوه دلالت را باید فهمید که این شبیه آن هم در کلمات معصوم ما می‌توانیم پیاده‌اش کنیم آن این است که ببینید صحبت سر این هست که ما برای اطلاق لفظی مثلاً می‌گوییم «أحل الله البیع» یک موقعی متکلّم در مقام بیان خصوصیات و سور قضیه نیست که بیعی که حلال هست به نحو کلیت یا جزئیت بلکه به نحو قضیه مهمله می‌خواهد بیان کند خب اینجا اطلاق لفظی دلیل شکل نمی‌گیرد. اطلاق دلیل متوقف بر این هست که متکلّم در مقام بیان سور قضیه و کمیت آن موضوعی که این حکم روی آن بار شده باشد حالا سؤال این است که اگر متکلّم غفلت داشته باشد از سور قضیه ولی واقعیت اگر به گونه‌ای باشد که

حکم اگر روی بعضی افراد رفته باشد متکلّم توجه به آن می‌کرده و آن را بیان می‌کرده یعنی همان نکته‌ای که ما در اطلاق مقامی داریم آن نکته را در اطلاق لفظی هم پیاده کنید ببینید آیا واقعاً اینجا دلالت ندارد به نظر می‌رسد که دلالت دارد یعنی این طور نیست که متوقف باشد دلالت سکوتی در این مثال و اینکه متکلّم حتماً در مقام بیان باشد توجه داشته باشد اگر توجه نداشته باشد ولی می‌دانیم اگر حکم ثبوتی مقام واقع، در مقام واقع حکم روی افراد مضیّق رفته باشد روی حصه‌ای از طبیعت رفته باشد در آن صورت متکلّم در مقام بیان او بر می‌آمد به دلیل اینکه یک حالت نادری هست یک حالت خاصی هست که آن حالت خاص جلب توجه‌اش می‌کرد و ویژگیی هست که آن ویژگی نیاز به بیان دارد و متکلّم او را بیان می‌کرد حالا نیاز را هم تعبیر نکنیم آن ویژگی خاصی که در صورت وجود متکلّم او را بیان می‌کرد

پرسش: آیا آن بحث امکان بیان مولی و اینها دخیل هست؟ پاسخ: نه آن بحثها اصلاً دخالت ندارد آن بحثها را واردش نکنید نمی‌خواهیم همه نکات آن بحث را در این بحث داخل کنیم آن جهت مشترکه بحث را بگیرید آن خصوصیات آن بحث را کنار بگذارید.

پرسش: فقط این اطلاق لفظی دارد. پاسخ: همین را می‌گویم، می‌گویم سؤال این هست که آیا در اطلاق لفظی مقومش در مقام بیان بودن هست یا اینکه همان تحلیلی که ما در اطلاق مقامی کردیم که اطلاق مقامی وابسته به این هست که غیر مدلول سکوتی اگر واقعیت داشت متکلّم بیان می‌کرد اگر غیر مدلول سکوتی بود متکلّم بیان می‌کرد اینکه می‌گوییم متکلّم بیان می‌کرد یعنی عرف متعارف این طوری است هر دو اینها یعنی عرف متعارف این طوری است که اگر واقعیت غیر او بود او را بیان می‌کرد که این طور نیست که ممکن است یک شخصی بگوید که مثلاً دلالت اطلاق مقامی از نوع دلالت عقلیه است نه دلالت عقلیه نیست دلالت عرفیه است یعنی عرف متعارف به این گونه است که اگر واقعیت خارجی بر خلاف آن مفادی هست که مدلول سکوتی ما می‌خواهیم از آن استفاده کنیم آن مدلول سکوتی که ما می‌خواهیم استفاده کنیم اگر واقعیت بر خلاف این مدلول

سکوتی بود متکلّم عرفی آن را بیان می‌کرد حالا این متکلّم خاص را نمی‌خواهیم بگوییم حتماً بیان می‌کرده که از نوع دلالت عقلیه باشد متکلّم عرفی او را بیان می‌کرد و هر دو هم اطلاق مقامی و هم اطلاق لفظی از مصادیق قانون عام اصالة عرفیة المتکلّم است پس بنابراین ما ممکن است بگوییم این هر دو از سنخه هستند

پرسش: این مطلب که در مورد حالا مثلاً شارع خصوص شارع متکلّم خاص چه چیزهایی سبب این می‌شود که مثلاً قیود را بیان نکنیم شاید در بحث تأثیرگذار باشد ما نباید بگوییم حضرت هم اگر چه غفلت در موردش نیست معنی ندارد ولی دارد طبق متکلّمین عادی مشی می‌کند در مورد متکلّم خاص اگر ما می‌بینیم مثلاً قیود و اینها را بیان نمی‌‌کند به خاطر چی هست؟ اینکه در مقام فرضاً تشریع یک مطلب است مُهمل قضیه است چرا؟ نه اینکه غفلت دارد چون در آن مقامات نیست ولی را ما سبب بگیریم خب طبیعتاً اصالة را که فرمودید ... پاسخ: نه اتفاقاً در مورد معصوم هم ولو بحث غفلت را پیش نکشیم ولی ممکن است متکلّم در مقام بیان این خصوصیات نباشد بحث این هست که ما ممکن است به این تقریب بگوییم، بگوییم که به اطلاقات مقامی اینکه معصوم (علیه السلام) با وجودی که غفلت ندارد با هر کلامی که هر مطلبی را که نمی‌خواهد افهام کند بحث این هست که ما اگر واقعیت واقعی که معصوم دارد دارد از آن واقعیت خبر می‌دهد بر خلاف آن مدلول سکوتی بود در مقام بیان او برمی‌آمد ولو اینکه الان هم غفلت ندارد ولی غفلت نداشتن کافی نیست برای اینکه او را بگوییم حتماً بیان می‌کند.

پرسش: اصلاً پای غفلت را جلو کشیدن لازم است؟ خب گاهی اوقاتها اعتماد می‌کند به طریقه متعارف که اگر به قول شما بر خلاف این بود بیان می‌کرد چون خلاف این نیست بیان نمی‌‌کند پاسخ: نه بحث این است که آیا شارع مقدس می‌خواهد این مدلول سکوتی را بیان کند؟ مدلول سکوتی مقصود شارع است یا مقصود شارع نیست و با وجود اینکه مقصود شارع نیست از کلامش فهمیده می‌شود؟ یعنی سنخه تفاوتی که من بین مدلول سکوتی در اطلاق لفظی و مدلول سکوتی در اطلاق مقامی می‌گذارم این است که مقصود متکلّم، مدلول سکوتی در اطلاق لفظی مقصود متکلّم است در او مقصود متکلّم نیست ولو اینکه از کلامش

فهمیده می‌شود و این در مورد شارع تصویر دارد ولو عرف متعارف نکته مقصود بودن و مقصود نبودنش غفلت و عدم غفلت است ولی در مورد شارع همه چیزهایی که به آن التفات دارد که لازم نیست مقصودش باشد این نیست که ... من حالا نمی‌خواستم وارد این نکته بشوم می‌خواستم به طور کلی بگویم که ما نباید ... اینکه مثال را در عرف متعارف پیاده می‌کنم چون ساده‌تر است والا همین را در شارع هم می‌توانستیم پیاده کنیم حالا بگذریم.

عرض کردم این تقریبی که ما داشتیم تقریب قبلی این بود که فرق بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی این هست که مدلول در اطلاق لفظی مقصود متکلّم است و در اطلاق مقامی مقصود متکلّم نیست ولو از کلام متکلّم استفاده می‌شود هر دو مدلول هستند ولی یکی از سنخ دلالتی هست که با قصد متکلّم ایجاد شده یکی از سنخ دلالتی هست که با قصد متکلّم ایجاد نشده إن قلتی که الان می‌خواهم مطرح بکنم این است که چرا شما اطلاق لفظی را می‌گویید حتماً باید مقصود باشد نه اطلاق لفظی را هم ما می‌توانیم در مواردی که متکلّم قصد افهام این معنی را ندارد آن مطلب را بیان کنیم و اطلاق لفظی و اطلاق مقامی هر دو از مصادیق یک اصل واحد بدانیم آن اصالة عرفیة المتکلّم است این محصل نکته‌ای که امروز عرض می‌کنم. اما به نظر می‌رسد همان مطلبی که قبلاً می‌گفتیم درست است توضیح را توجه بفرمایید درست است که هر دو اینها از یک سنخ هستند ولی دو نکته مختلفند یک نکته این هست که هم از جهت کاشفیتِ دلالت متفاوتند و هم از جهت وجه حجیّت این کاشفیت این متفاوتند دقت بفرمایید ببینید یک بحث این هست که اصل این است که متکلّم در آن چیزی که می‌خواهد افهام کند مثل عرف متعارف رفتار می‌کند این یک نکته هست یک نکته دیگر این هست که اصل این هست که متکلّم عرفی است نه در آن چیزی که می‌خواهد افهام کند به طور کلی متکلّم عرفی است این دوتا بحث نه از جهت نحوه کاشفیت با همدیگر ملازمه دارند یعنی اگر ما گفتیم متکلّم در مقصودهایش و آن چیزهایی که قصد کرده است اصل این است که عرفی باشد در آن چیزهایی که قصد نکرده است لازمه‌اش این نیست که عرفی باشد اگر غالباً متکلّم در آن چیزهایی که می‌خواهد قصد کند مثل

عرف متعارف رفتار می‌کند آیا لازمه‌اش این است که در آن چیزهایی هم که نمی‌‌خواهد افهام کند آن هم مثل عرف متعارف باشد به آن ربطی ندارد. نکته بحث را دقت بکنید بحث این است ... یک موقعی بحث این هست که هر متکلّمی وقتی می‌خواهد تکلّم کند حرف بزند به آن روشی حرفی می‌زند که همه مردم حرف می‌زنند وقتی می‌خواهد اغراض خودش را بیان کند نباید در بیان اغراض خودش یک روش اختصاصی پیش بگیرد و یک روش اختصاصی پیش نمی‌گیرد این نکته است یک نکته دیگر این هست که چیزهایی که نمی‌خواهد بیان کند آیا آن چیزهایی که نمی‌خواهد بیان کند آن هم متعارفاً مثل عرف متعارف هست؟ به آن ربطی ندارد

پرسش: ... پاسخ: نه طریقه خاص نیست اصلاً چون متکلّم که نمی‌خواهد افهام کند بحث این است که یک بحث این است که آن چیزی که متکلّم عن قصدٍ می‌خواهد افهام کند در این چیزهایی که قصد می‌خواهد بکند باید توجه بکند مخاطبین مطلب من را می‌فهمند یا نمی‌فهمند چون باید توجه بکند که مخاطبین حرفهایش را می‌فهمند یا نمی‌فهمند باید به روش متعارف مشی کند این نکته‌اش این است یعنی ممکن است متکلّم اصلاً در آن چیزهایی که قصد افهامش را ندارد اصلاً عرفی نباشد.

پرسش: ولو به گردنش بگذارند؟ پاسخ: نه حالا توجه بکنید یک موقعی هست ما یقین داریم تفاوت این دو بحث این است یک موقعی هست ... آن نکته‌ای که قبلاً عرض کردم این است یک موقعی ما یقین داریم که متکلّم اگر واقعیت بر خلاف این شیء بود او را بیان می‌گرد اگر این سنخ باشد این دلالت، دلالت عقلیه است شرطش این است که ما یقین داشته باشیم که متکلّم اگر بر خلاف این بود رفتار می‌کرد اشتباه نمی‌کرد اشتباه نکرده بود غفلت نکرد بود و امثال اینها، همه آنها را باید پایش را وسط بکشیم یعنی این جمله، یک موقعی دوتا قضیه است یک قضیه این هست که اگر بر خلاف این بود متکلّم بیان می‌کرد این یک جور است یک جور دیگر این است می‌گوییم اگر بر خلاف این مدلول سکوتی بود متکلّم عرفی، آدم عرفی بیان می‌کرد و ما می‌خواهیم بگوییم این متکلّم هم عرفی است این آقا هم

عرفی است اگر آن سنخ اول بود آن دلالت عقلیه هست واضح هم هست اگر به آن شکل باشد حتماً دلالت عقلیه دارد و این است که بعضی‌ها دیدم می‌گویند اطلاق مقامی دلالتش دلالت عقلیه است چیزش را این طوری ممکن است بیان کنیم آن قضیه‌ای که شاه کلید دلالت سکوتی در اطلاق مقامی هست یک قضیه ملازمه عقلیه هست که اگر بر خلاف این بود متکلّم بیان می‌کرد خب من می‌دانم متکلّم بیان کرده است پس بر خلاف این نیست این دلالت عقلیه است عکس نقیض است دیگر عکس نقیض واضح هست دلالتش ولی نه بحث اطلاق مقامی‌هایی که ما می‌خواهیم بگوییم به این شکل نیست بحث این است اگر واقعیت بر خلاف این مدلول سکوتی بود متکلّم عرفی بیان می‌کرد اینکه متکلّم عرفی بیان می‌کرد به چه نکته‌ای؟

پرسش: به این نکته که به روش عرف حرف می‌زند پاسخ: نه این مربوط به حرف زدنش نیست

پرسش: چون متکلّم ... پاسخ: این اصلاً به حرف زدنش ربطی ندارد

پرسش: چون عرفی است و به روش عرف با عرف تکلّم می‌کند اگر اینجا مثلاً این طوری بود که باید می‌گفت ... پاسخ: نه اگر غفلت می‌کرد احتمال می‌دهیم که اگر چنین بود یادش می‌رفت دو بحث است یک بحث این است که حتماً حرف می‌زند ممکن است حرف نزد اشتباه کند حرف نزند یک بحث این است که اگر حرف حرف بزند بر طبق عرف متعارف رفتار می‌کند یکی اینکه حتماً حرف می‌زند اینکه حتماً حرف می‌زند اینکه ربطی به آن نکته ندارد

پرسش: چه اشکالی دارد آن طرفش هم بگوییم اصل عرفی بودن در سکوتها هست؟ پاسخ: نه نمی‌گویم نیست این را اجازه بدهید توضیح بدهم نمی‌گویم نیست می‌گویم سنخه‌اش متفاوت است می‌گویم دوتا چیز مختلف است من ادعا دارم ممکن است بگوییم هست ولی می‌خواهم بگویم سنخه‌اش متفاوت است دوتا چیز هست با همدیگر ملازمه ندارند اصالة عرفی بودن فی المقصودات و اصالة عرفی بودن در آن چیزهایی که از کلام فهمید می‌شود اینها سنخه‌اش متفاوت است با همدیگر نباید اینها را خلط کرد دو بحث این هست که یک چیزیش خیلی واضح

هست یک نکته‌ای شبیه نقض غرض و امثال اینهاست متکلّمی که می‌خواهد با عرف حرف بزند غرضش این هست که عرف حرفش را بفهمند اگر به گونه‌ای حرف بزند که عرف حرفش را نفهمند نقض غرض کرده پس بنابراین این مطلب اقتضاء می‌کند که متکلّم حرف‌زدنهایش بر طبق عرف متعارف شکل بگیرد

پرسش: وقتی ملازمه دارد با اینکه سکوتش هم سکوت متعارف می‌شود یعنی دوتا اصالة عرفیة ما در اینجا به کار می‌گیریم ولی اینها باهم ملازمه دارند چطور ملازمه ندارند؟ ... پاسخ: نه نکته‌اش را توجه بفرمایید ببینید بحث این هست که فرض این است که اطلاق لفظی به جهت این هست که متکلّم در مقام بیان این مدلول سکوتی است این مدلول سکوتی دالّ هست عرفاً بر اینکه حکم شمول دارد آیا شمول حکم را متکلّم می‌خواهد افهام کند یا نمی‌خواهد افهام کند؟ در اطلاق لفظی می‌خواهد افهام کند ولی در اطلاق مقامی نمی‌خواهد افهام کند هر چند اگر بر خلاف آن بود می‌خواست افهام کند آن یک بحث دیگر است اگر بر خلاف آن بود می‌خواست افهام کند ولی بحث این دوتا سنخه دلالتش فرق دارد یعنی من عرضم این هست که ما شبیه اطلاق مقامی را در بعضی موارد در اطلاق لفظی هم پیاده کنیم ولی آن اطلاق لفظی نیست اطلاق لفظی آن مدلول سکوتیی هست که به برکت قصد متکلّم شکل گرفته این قصد متکلّم هم در اماریت دخالت دارد این را توجه بکنید اینکه متکلّم در آن چیزی که قصد افهامش را دارد عرفی هست ملازمه ندارد با اینکه در آن چیزهایی که قصد افهامش را ندارد هم عرفی باشد هر چند آن هم اصل این است که عرفی باشد ولی این عرفیت‌ها دو سنخه مختلفند به هم ارتباطی ندارد پس بنابراین نحوه ... قوی‌تر هم هست در اطلاق لفظی، در اطلاق لفظی چون متکلّم ... این نکته، نکته‌ای که متکلّم می‌خواهد این مطلب را افهام کند و اینکه انسانی که می‌خواهد مطلب را افهام کند اگر بخواهد این افهامش به فهم مخاطب منجر بشود باید به گونه‌ای صحبت کند که به فهم بیانجامد در نتیجه باید با روش متعارف صحبت کند با آن طوری که عرف متعارف حرف می‌زنند صحبت کنند البته یکسری نکات اینجا ممکن است ممکن است متکلّم

غفلت کرده باشد ممکن است اشتباه کرده باشد اینها منشأ می‌شود که یقینی نباشد این است که دلالتش دلالت ...

پرسش: ... پاسخ: غفلت در هر دو تای اینها هست ولی مرادم این هست که یک نقطه مشترک دارد آن نقطه مشترک این است که در جاهایی که التفات دارد غن التفاتٍ بر خلاف عرف متعارف حرف زدن غرض به اجمال‌گویی و اهمال‌گویی تعلق گرفته باشد که خیلی نادر است و بر خلاف فرض است فرض این است که غرض به اجمال‌گویی و اهمال‌گویی تعلق نگرفته و اطلاق مقامی متوقف بر این است که متکلّم در مقام بیان باشد در مقام بیان بودن را چون ما مفروض گرفتیم این آن احتمالاتی که متکلّم در مقام اجمال و اهمال و امثال اینها باشد منتفی است پس عمداً‌بر خلاف عرف متعارف حرف نمی‌‌زند ولی در آنجا اگر بر خلاف عرف متعارف بخواهد حرف بزند به عمد و غیر عمد کار ندارد نکته‌اش بحث عمد نیست چون اصلاً افاده این معنی به قصد متکلّم وابسته نبود.

پرسش: مسکوتها مقصود نبوده؟ ... پاسخ: نه مقصود نبوده.

پرسش: اگر یک قیدی داشتیم و این قید مدرک درستی و معتبری نداشت می‌شود بدون قصد رجاء هم انجامش داد دیگر معنایش این است پاسخ: چه ربطی به بحث ندارد

پرسش: اگر ثمره‌ای بخواهیم در نظر بگیریم ... پاسخ: اصلاً ربطی به این بحث ندارد ... من بحث را می‌خواهم جمع کنم خیلی از دستم در نرود

 بنابراین این یک نکته که اصلاً اماریت اماره در موارد اطلاق لفظی و در موارد اطلاق مقامی متفاوت است یک اماریتش به این هست که متکلّم در آن چیزی که قصد افهام می‌کند عرفی است و بر طبق روش عرفی مشی می‌کند یک چیزی این هست که در آن چیزهایی که قصد افهام دارند هم عرفی است اینها با همدیگر درجه‌اش هم فرق دارد نکته‌اش هم فرق دارد ممکن است ما یکی را قبول کنیم یکی دیگر را قبول نکنیم این نکته، نکته دوم اینکه عقلاء حجت می‌دانند متفاوت است چون عرض کردم یک بحث این هست که حجیّت عقلاء فقط به جنبه اماریت و کاشفیت ارتباط ندارد انسداد صغیر، انسداد باب علم حکمت جعل حجیّت هست

برای عقلاء و یکسری نکات موضوعیه هم دخالت دارد در اینکه یک اماره حجت بکنند یا حجت نکنند ممکن است عقلاء بگویند آن چیزهایی که شما قصد افهامش را کردید ما به گردن شما می‌گذاریم آن مطلبی را که عرف متعارف از این لفظ استفاده می‌کند ولی در جایی که آن چیزی که قصد نکرده را به گردن شما نگذارد هیچ ملازمه‌ای با هم ندارد مجرد اینکه در جایی که شخص ... حتی اگر این دوتا درجه کاشفیت‌شان هم مساوی باشد کاشفیت این مدلول سکوتی در موارد اطلاق لفظی و در موارد اطلاق مقامی یک درجه هم باشد مجرد این کاشفیت کافی نیست که اثبات حجیّت عقلائی را بکند چون کاشفیت جزء الموضوع است نفس اینکه این مقصود متکلّم بوده می‌تواند دخالت داشته باشد یعنی عقلاء بگویند آن چیزی که شما قصد افهامش را دارید در قصد افهام روش عقلائی را می‌پیمایید چون اگر قرار باشد در این طور موارد به گردن متکلّم نگذارند سنگ روی سنگ بند نمی‌شود انسداد پیش می‌آید اختلال نظام پیش می‌آید ولی در آنجا ممکن است اختلال نظام پیش نیاید بگویند آن مدلولها سکوتی که مقصود متکلّم نیست آنها را به طرف نگویند مدلولهایی که یقینی نیست عرض کردم مفروض کلام ما در موارد یقینی نیست موارد یقینی خب بحثش ... یا بگوییم که این طوری به مشی دیگر شما مشی کنید بگویید که اطلاقات سکوتی در غیر اطلاق لفظی یعنی در اطلاقات مقامی معمولاً یقینی است معمولاً قطع‌آور هست و چون معمولاً قطع‌آور هست موارد ظنّش کم است نیازی نیست آن حجت باشد ولی این مثلاً معمولاً قطع‌آور نیست به هر حال نکاتش فرق دارد یعنی نکاتی ولو کاشفیاتشان به یک اندازه باشد مجرد حجیّت اطلاق لفظی، حجیّت اطلاق مقامی را به دنبال نمی‌آورد به تعبیر اصولی‌تر اطلاق لفظی از سنخه ظهور است و همان ادله‌ای که حجیّت ظهور را اثبات می‌کند اطلاق لفظی را هم ثابت می‌کند اطلاق مقامی از سنخه ظهور نیست و نیازمند به یک دلیل مستقل برای حجیّتش است ولو هر دو اینها به یک نکته واحد، یک قدر مشترک دارند که اصالة عرفیة المتکلّم هست ولی عرفیة المتکلّم فیما یرد أن یُفِهم فرق دارد با عرفیة المتکلّم فیما لا یرد أن یفهم. این دوتا را با همدیگر نباید یک کاسه قرار داد و با همدیگر مقایسه کرد بنابراین عرض

من این هست ولو در بعضی موارد اطلاق لفظی هم بشود شبیه همان اطلاق مقامی را پیاده کرد ولی آن اطلاق لفظی نیست شبیه است یعنی در جایی که متکلّم در مقام بیان نباشد آن هم اطلاق مقامی است اطلاق مقامی فرقش با اطلاق لفظی جوهره فرقش این هست اطلاق لفظی از سنخه ظهور است از چیزهایی هست که مقصود متکلّم افهام آن معناست،

پرسش: ظهور لفظی است ... پاسخ: ظهور لفظی است

پرسش: ... پاسخ: نه اصلاً ظهور نیست آن لفظها را اصلاً غلط می‌دانم، چیزی به نام ظهور حال درست کردند آن ظهورات غلط است آنها به کار بردن واژه‌ای مثل ظهور حال به هم زده همه بحث ظهور را. اسمش را برای چی می‌گذارید ظهور؟ اصلاً ظهور نیست آنها ظهور یعنی آن چیزی که مقصود متکلّم است افهامش. اصلاً چیزش این است

پرسش: بالأخره دلالت که هست پاسخ: دلالتی هست که مقصود متکلّم است یا مقصود متکلّم نیست؟ این اسمش را

پرسش: ممکن است هم باشد پاسخ: اگر باشد آن یک چیز دیگر است

پرسش: ... پاسخ: نه اگر باشد آن غیر از بحث هست آن اگر باشد می‌دانید آن چیزی که ظهور حال نوعاً هست چیزهایی نیست که متکلّم بخواهد افهام کند

پرسش: ... پاسخ: صبر کنید کلمه ظهور حال را به کار بردند در مواردی که متکلّم قصد افهامش را هم ندارد در مواردی که قصد افهامش را هم ندارد و به خاطر همین چون کلمه‌اش اسمش را ظهور گذاشتند کأنّ مستغنی است از بیان دلیل بر حجیّت در حالی که سنخه‌اش فرق دارد دو چیز هست یکی آن این است که حجیّت مقصودات متکلّم یکسری بحث این هست حجیّت مدلولات الکلام که مقصود متکلّم نیست اسم آنها را هر چی می‌خواهید بگذارید بگذارید آن چیزی که دلیل داریم یعنی در باب ظهور که ظهور مقال می‌گوییم مقصودات متکلّم است ظهور حال هم اگر از سنخ مقصودات باشد

پرسش: ظهور حال بشود واسطه برای اینکه بگوییم پس از این لفظ این را قصد کرده پاسخ: نه ظهور حال نه اینکه از لفظ این را ... ظهور حال گاهی اوقات

اقتضاء می‌کند که متکلّم به همان ظهور حال اکتفاء بکند به افهام معنی نه اینکه از لفظ آن معنی

پرسش: ... پاسخ: نه به لفظ هم ممکن است ربطی نداشته باشد

پرسش: اسم آن را چی می‌گذارید؟ اسم همان پدیده را اطلاق لفظی هم نمی‌شود گذاشت اطلاق مقامی هم ... پاسخ: آن هم یک چیزی هست که متکلّم ممکن است در مقام افهامش به ظاهر حالش افهام کند و اصلاً آن هم حجیّتش به حجیّت ظهور حال یکی نیست حتی آن قسم هم ملازمه ندارند آنها هم ملازمه ندارند اینها سه‌تا چیز مختلف هستند تازه ظهور حالهای متعارف که آقایان می‌گویند از این سنخ هم نیست یعنی ما سه چیز داریم آن سه چیز را باید توجه بکنید یک چیز این هست که آن چیزی که متکلّم از لفظ می‌خواهد افهام کند آن چیزی که متکلّم می‌خواهد آن را افهام کند آن چیزی که می‌خواهد افهام کند آن خودش دو قسم است گاهی اوقات از لفظ می‌خواهد افهام کند گاهی اوقات از حالت خودش می‌خواهد افهام کند فرق کنید متکلّمی که با دهن کج کردن یک معنایی را می‌خواهد برساند این هم یک مفهم است مفهم لازم نیست چیز باشد مثل همین لفظ است همان را می‌خواهم بگویم

پرسش: ... پاسخ: نه لفظ نیست دهن کج کردن

پرسش: ... پاسخ: گاهی اوقات سکوت

پرسش: می‌پرسد نماز چند جزء دارد حضرت مثلاً ده جزء یازده جزء بیان می‌کند دیگر چیزی بیان نمی‌کند پاسخ: آن هم یعنی در مقام چیز هست افهام مطلب با سکوتش است این یک جور است جور دیگر این هست که در مقام ... این دو قسم یعنی آن چیزی که مقصود متکلّم هست افهام او که یا از لفظ یا از غیر لفظ اینها را ممکن است ما حجت بدانیم البته بین دوتا ملازمه نیست مجرد اینکه آن چیزی که از لفظ فهمیده می‌شود حجت هست لازمه‌اش این نیست که آن چیزی که غیر لفظ هم فهمیده می‌شود حجت باشد چون گاهی اوقات ضابطه‌مند بودن لفظ و غیر ضابطه‌مند بودن غیر لفظ تأثیر دارد چون لفظ یک امر ضابطه‌مند است غیر لفظ یک چیز غیر متعارفی هست روش غیر متعارفی است آلت غیر متعارف افهام

است خود این می‌تواند دخالت داشته باشد ولی علی أی تقدیر این دوتا سنخ اینکه المقصود افهامه باللفظ یا المقصود افهامه بغیر اللفظ یک قسم دیگر است غیر المقصود افهامه

پرسش: مهمل است پاسخ: نه بحث مهمل، الفاظ دیگر را به کار نبرید آن چیزی که

پرسش: ... پاسخ: مثال عبای آقای جوادی آملی که عرض می‌کردم اگر پشت و رو باشد با توجه به ویژگی‌ها و وزانت ایشان ما مطمئن می‌شویم متکلّم ... فرض هم در جایی نگیرید که اطمینان می‌آورد فرض هم در جایی می‌گیریم که بحث عرفیت متکلّم است می‌گوییم اگر خلاف این بود عرف راوی متکلّم آن را بیان می‌کرد آن چیزی که از کلام متکلّم استفاده می‌شود ولی مقصودش نیست یا از حالش، حالا کلام حال آن فرق ندارد یا از حالش استفاده می‌شود ولی مقصودش نیست ظهور حالهایی که معمولاً می‌گویند از این سنخ است غالباً مقصود متکلّم نیست آن معنایی که ظهور حالش است اینها قاطی شده یک قدری بحثهایش را به همدیگر یک مقداری با همدیگر قاطی شده ظهور حالها غالباً‌مقصود متکلّم نیستند ولی عرف می‌فهمد این سه‌تا مطلب: المقصود افهامه باللفظ، المقصود افهامه بغیر اللفظ و الغیر المقصود افهامه که همه البته اینها مقسم‌شان مدالیل کلام هستند آن چیزهایی که فهمیده می‌شوند المفهوم من الکلام سه قسم است یکی المقصود افهامه باللفظ، المقصود افهامه بغیر اللفظ و الغیر المقصود افهامه این سه تا هم از جهت سنخه کاشفیت با هم فرق دارند هم از جهت ادله حجیّت و نکته اعتبار عقلائی‌اش با همدیگر فرق دارد و اینها را با همدیگر قاطی نباید کرد ما سه تا پدیده مختلف داریم بنابراین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی سنخه‌اش اصلاً متفاوت است دو سنخه مختلف هستند و اینها را از همدیگر با همان مطلبی سابقاً می‌گفتیم همان مطلب درست است و اینها قاطی باید نشود حالا البته یک تفاوت ریز دیگری بین اطلاق لفظی و اطلاق مقامی هست دیگر وقت گذشته این را من فردا توضیح می‌دهم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»